



شخصیت

کلیّات

دارند بی شخصیت قلمداد می‌کنند. گاهی نیز، شخصیت یک فرد را برحسب ویژگی غالب، مانند شخصیت عصبی یا فعالیت اصلی فرد، مانند، شخصیت سیاسی و شخصیت مذهبی مشخص می‌کنند.

در روان‌شناسی، تعریف واحدی از شخصیت که مورد نظر همه روان‌شناسان باشد، ارائه نشده است. روان‌شناسان، متناسب با دیدگاه خود، تعریف خاصی را ارائه نموده‌اند. در این تعاریف، شخصیت به آن معنا که در بین مردم رایج است، نمی‌باشد؛ بلکه به معنای ویژگی و سبک یک فرد است که از او انسانی واحد و منحصر به فرد می‌سازد.

شخصیت، عبارت است از مجموعه ویژگی‌های جسمی، روانی و اجتماعی هر فرد که نسبتاً ثابت بوده و او را از دیگران متمایز می‌کند. در این تعریف، فرض بر این است که افراد دارای ویژگی‌ها یا صفاتی هستند که در طول زمان و در موقعیت‌های مختلف، کم و بیش، ثابت دارد؛ برای مثال، اکثر ما در بیشتر مواقع فردی آرام هستیم، اما گاهی نیز عصبانی می‌شویم. با این حال، نوعی ثبات در رفتارمان وجود دارد؛ به طوری که می‌توان، اعمال ما را در موقعیت‌های مختلف، تقریباً پیش‌بینی نمود. بر اساس این تعریف، صفتی را جزء شخصیت فرد می‌آوریم که کم و بیش ثبات داشته باشد خصوصیات که در اثر خستگی یا بیماری، مانند بی‌حوصلگی

مطالعه شخصیت^۱ یکی از موضوع‌های مهم روان‌شناسی است. زیرا، اولاً راهی برای شناخت انسان می‌باشد؛ ثانیاً محور اساسی بحث در زمینه‌هایی مانند: یادگیری، انگیزه، ادراک، تفکر، عواطف، هوش و سایر موارد می‌باشد. این موارد اجزاء تشکیل‌دهنده شخصیت به حساب می‌آیند. هم چنین، شناخت شخصیت به معنای ویژگی‌ها و خصوصیات رفتاری هر فرد و عوامل مؤثر در شکل‌گیری این خصوصیات، مورد علاقه هر انسانی می‌باشد. مسائلی مانند: تربیت فرزندان، سلامت روان و برقراری روابط مؤثر، از موضوع‌هایی است که مستلزم شناخت شخصیت می‌باشد.

تعریف شخصیت

کلمه شخصیت از ریشه لاتین پرسونا^۲، به معنای نقاب یا ماسک گرفته شده است. بازیگران تئاتر در یونان قدیم برای ارائه نقش‌های متفاوت از خود، نقاب به چهره می‌زدند و استفاده از این واژه برای شخصیت تلویحاً اشاره بر این مطلب دارد که شخصیت هر فرد، نقابی است که بر چهره خود می‌زند. بر این اساس، شخصیت هر فرد برحسب نقشی که در جامعه بازی می‌کند، مشخص می‌شود. این مفهوم از شخصیت، هنوز در جامعه و نزد مردم رواج دارد. عامه مردم کسانی را که خصوصیات پسندیده دارند، آدم با شخصیت می‌دانند و در مقابل گروه دیگری را که خصوصیات ناپسند



آمد.

۱ - نظریه زیگموند فروید

فروید، تصویر جبری و بدبینانه از ماهیت انسان ارائه نمود. بر اساس نظریه او، نیروهای ناخودآگاه که عمدتاً شامل امیال سرکوب شده جنسی و پرخاشگری دوران کودکی هستند، شکل دهنده شخصیت انسان می‌باشند. به همین جهت، فروید، تجربه‌های دوران کودکی به ویژه پنج سال اول را، در شکل‌گیری شخصیت بزرگسالی، مورد تأکید فراوان قرار داد.

به طور کلی، در نظریه فروید، چهار مفهوم بنیادین، مورد بحث است: سطوح هوشیاری، ساختار شخصیت، مراحل رشد روانی - جنسی و مکانیسم‌های دفاعی. سطوح هوشیاری و مکانیسم‌های دفاعی به ترتیب در فصل‌های اول و دوازدهم، مورد بحث قرار گرفته است.

ساختار شخصیت از دیدگاه فروید

فروید پس از تقسیم‌بندی سطوح هوشیاری به سه بخش خودآگاه، نیمه‌آگاه و ناخودآگاه، متوجه نقص‌ها و محدودیت‌هایی در این تقسیم‌بندی شد. لذا، موضوع دیگری را مطرح نمود که در آن شخصیت را به سه بخش نهاد^۱، من^۲ و من برتر^۳ تقسیم کرده است. به نظر فروید تمام یا بخشی از این ساختارها در ناخودآگاه ریشه دارند (شکل ۱-۱۱).

نهاد: ابتدایی‌ترین قسمت شخصیت هر فرد، نهاد است که بخش نیرومند شخصیت است. زیرا، مخزن سائق‌های زیستی نظیر، نیاز به غذا، آب، دفع مواد زائد، غرایز جنسی و پرخاشگری است. فروید غریزه جنسی را مخزن انرژی روانی یا لیبدو^۴ نامید. وقتی این سائق‌ها، برانگیخته می‌شوند، نهاد به منظور کاهش تنش، فوراً در صدد ارضاء آن‌ها بر می‌آید. نهاد، مطابق اصل لذت^۵ عمل می‌کند؛ یعنی، به امور لذت‌بخش تمایل دارد و از اعمال نامطبوع دوری می‌کند.

برانگیخته شدن سائق، مثلاً، گرسنگی، برای نهاد حالت ناخوشایندی است و ارضاء شدن آن‌ها، حالت لذت‌بخش است.

که گاهی در افراد مشاهده می‌شود، جزء شخصیت فرد محسوب نمی‌شود؛ مگر آن که در بیشتر اوقات بدون وجود بیماری یا خستگی، مشاهده شود. از طرفی، کلمه نسبتاً یا کم و بیش ثابت نیز به این معنا است که شخصیت، دقیقاً و صد در صد ثابت نیست و برحسب شرایط تغییر می‌کند. به همین جهت، صد در صد نمی‌توان، اعمال یک فرد را در موقعیت‌های مختلف پیش‌بینی نمود.

نکته دیگر در تعریف مذکور، متمایز بودن فرد از دیگران است؛ یعنی، شخصیت، الگوی منحصر به فرد است. گذشته از شباهت‌هایی که بین مردم وجود دارد، هر کسی از ویژگی‌های بی‌همتا، برخوردار است که او را از دیگران متمایز می‌کند. این موضوع تحت عنوان "تفاوت‌های فردی"، در روان‌شناسی شخصیت بیش از سایر مباحث مورد توجه می‌باشد.

هم چنین، شخصیت را می‌توان، آن الگوی معین و مشخصی از تفکر، هیجان و رفتار تعریف کرد که سبک شخصی فرد را در تعامل‌های او با محیط، رقم می‌زند.

نظریه‌های شخصیت

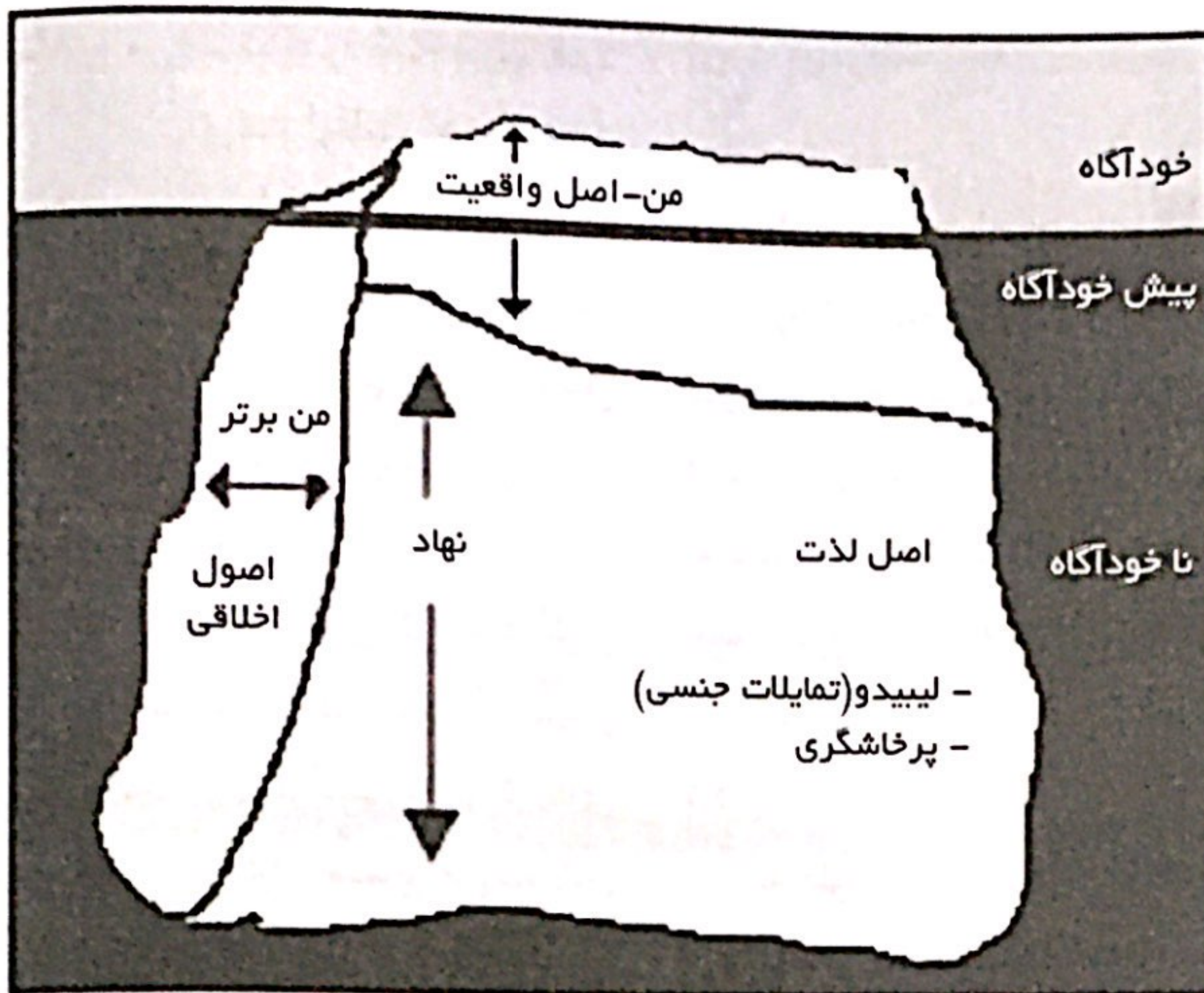
پیچیدگی انسان موجب برداشت‌های مختلفی از آن، توسط نظریه‌پردازان شده است. به همین جهت، در روان‌شناسی، نظریه‌های مختلفی پیرامون شخصیت وجود دارد. عدم توافق در بین این نظریه‌ها به معنای ناکارآمدی آن‌ها نیست. هر کدام از آن‌ها، بخشی از حقایق مربوط به شخصیت را آشکار می‌کنند. بنابر این، مکمل همدیگر هستند. مطالعه این نظریه‌ها، فواید زیادی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: شناخت انسان و دلیل تفاوت‌های فردی، شناخت علل اختلالات روانی و شخصیتی، درمان این اختلالات و تأمین سلامت روانی افراد. در این فصل، به چند تا از نظریه‌های مهم اشاره می‌گردد.

نظریه‌های روان‌کاوی

مطالعه نظام‌مند شخصیت در سال‌های اولیه قرن نوزدهم، با روان‌کاوی آغاز گردید و با وجود کاستی‌ها، هم چنان یکی از جامع‌ترین نظریه‌های شخصیت است. روان‌کاوی در ابتدا توسط فروید مطرح شد. ولی، بعدها مکاتب مختلف روان‌کاوی توسط همکاران فروید و سایرین به وجود

1- Id
3- Super Ego
5- Pleasure Principle

2- Ego
4- Libido



شکل ۱-۱۱. ساختار روان و شخصیت از دیدگاه فروید

نهاد برای کسب لذت، یعنی آرامش، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. به عبارتی، طالب کسب فوری و بدون قید و شرط لذت و اجتناب از ناراحتی است. در کودکان، نهاد بخش غالب شخصیت است. به همین جهت، وقتی گرسنه می‌شوند تا غذا به دست نیاورند، آرام نمی‌گیرند. از طرفی نهاد، در بخش ناخودآگاه قرار دارد و با واقعیت‌های بیرونی ارتباط ندارد. بنابراین، در کسب لذت، به واقعیت‌ها، مقتضیات محیطی و اصول منطقی، هیچ گونه توجهی ندارد. نوزاد گرسنه طالب شیر مادر است و هیچ شرطی را نمی‌پذیرد.

من: من یا خود، از حدود یک یا دو سالگی به تدریج رشد می‌کند. در واقع زمانی شکل می‌گیرد که فرد متوجه می‌شود که هر نیازی را نمی‌توان در هر زمان و مکانی ارضاء کرد یا در ارضا نیازها باید واقعیت‌ها را نیز در نظر گرفت؛ مثلاً، کودک می‌فهمد که گاهی برای رفع گرسنگی باید کمی صبر کند تا غذا آماده شود یا برای دفع ادرار باید خود را کنترل کند تا به دستشویی برسد. بنابر این، من، نهاد را به گونه‌ای هدایت می‌کند که با محیط بیرونی و واقعیت‌ها منطبق باشد. به همین جهت، فروید عقیده داشت که من از اصل واقعیت^۱ پیروی می‌کند.

من در صدد سرکوب خواسته‌های نهاد نیست؛ بلکه، به نهاد کمک می‌کند تا خواسته‌ها و غرایز خود را به شکل

درست، ارضاء نماید. وظیفه مهم من، واقعیت‌سنجی^۲ است، یعنی، خواسته‌های نهاد را با واقعیت‌ها منطبق می‌کند؛ اگر مطابق واقعیت‌ها نباشد یا تغییر جهت می‌دهد به گونه‌ای که مطابق واقعیت‌ها باشد یا تا هنگام فراهم شدن شرایط مناسب، به تأخیر می‌اندازد؛ به عنوان مثال، ارضاء میل جنسی از سوی نهاد، یک ضرورت حتمی است و به زمان و مکان یا واقعیت‌های بیرونی توجه نمی‌کند؛ اما من، ارضای آن را تا فراهم شدن شرایط مناسب، مانند ازدواج به تأخیر می‌اندازد. فروید رابطه نهاد و من را به اسب و سوارکار تشبیه نموده است: سوارکار باید نیروی خام حیوانی اسب را کنترل نماید تا به زمین نخورد و به جایی که می‌خواهد، برسد.

به طور کلی وظایف من عبارتند از:

۱ - کنترل و تنظیم سائق‌های غریزی؛

۲ - قضاوت، یعنی، توانایی پیش‌بینی نتایج اعمال؛

۳ - ارتباط با واقعیت، یعنی، وساطت بین دنیای درون و

واقعیت بیرون؛

۴ - انطباق با واقعیت‌ها.

من برتر: من برتر یا فراخود، نماینده درونی ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی است که توسط والدین به کودک



من برتر. به همین جهت، فروید، عقیده داشت که انسان، تعارض مستمری در درون شخصیت خود دارد و سلامت شخصیت مستلزم وجود تعادل بین نهاد، من و من برتر است (شکل ۱۱-۲).

مراحل رشد روانی - جنسی

فروید اعتقاد داشت که هر فرد طی تقریباً دوازده سال اول دوران زندگی، از پنج مرحله روانی - جنسی می‌گذرد که سه دوره اول آن در شکل‌گیری شخصیت او نقش اساسی دارد. اصطلاح روانی - جنسی، به خاطر تأکید زیاد فروید بر تمایلات جنسی دوران کودکی است. او عقیده داشت که کودکان از بدو تولد، احساسات جنسی را تجربه می‌کنند؛ اما، نخستین تظاهرات آن، اساساً جنسی نیست و با احساسات جنسی بزرگسالان تفاوت دارد.

به نظر فروید، مقداری از انرژی روانی یا لیبیدو که در بدو تولد در نهاد وجود دارد، صرف ایجاد یک سلسله مراحل روانی - جنسی می‌شود. در هر یک از این مراحل، تمایلات لذت‌طلبانه نهاد بر بخشی از بدن متمرکز است که تحریک این نواحی، احساس خوشایندی در کودک ایجاد می‌کند.

منظور فروید از تمایلات جنسی که از بدو تولد وجود دارد، همان تمایلات لذت‌طلبانه نهاد است. ارضاء بیش از حد یا محرومیت در هر مرحله، موجب تثبیت^۱ کودک در آن مرحله می‌شود. معنای آن، این است که در تثبیت، بخشی از انرژی لیبیدو در همان مرحله، باقی می‌ماند و انرژی کمتری به مراحل بعدی منتقل می‌شود. این مسأله، ممکن است، در دوران بزرگسالی به صورت نشانه‌های روان‌پزشکی بروز کند. تثبیت، یعنی دلبستگی شدید به شیوه ارضاء خود در یکی از مراحل رشد.

فروید، مراحل رشد روانی - جنسی را به پنج مرحله تقسیم کرد که سه مرحله اول، یعنی، مرحله دهانی^۲، مقعدی^۳ و آلتی^۴، سه مرحله اصلی رشد شخصیت را تشکیل می‌دهند. دو مرحله نهفتگی^۵ و تناسلی^۶ نقش کمتری در رشد شخصیت بنیادی دارند.

داده می‌شود و از طریق تنبیه و پاداش، برقرار و حفظ می‌گردد. من برتر به دو بخش فرعی تقسیم می‌شود: وجدان و من آرمانی. آن دسته از رفتارهایی که از نظر خانواده ناپسند هستند و کودک به خاطر آن‌ها مورد سرزنش یا تنبیه قرار می‌گیرد؛ وجدان را تشکیل می‌دهند و رفتارهای خوب یا درستی که کودک به خاطر آن‌ها تحسین می‌شود، من آرمانی را تشکیل می‌دهند. من برتر، خواهان رساندن فرد به کمال است؛ در حالی که من فقط خواهان ارضای معقول خواسته‌های فرد می‌باشد. در سال‌های اول زندگی، والدین به کودک می‌گویند که این کار خوب است انجام بده و آن کار بد است، نباید انجام دهی. اما در سال‌های بعد، فرد قادر به تشخیص کارهای خوب و بد است. لذا، اگر مرتکب عمل خلافی شود یا حتی به انجام آن فکر کند. بخش وجدان فعال شده و او را سرزنش می‌کند و در او احساس گناه به وجود می‌آورد. زمانی که فرد فقط به انجام عمل خلاف فکر می‌کند، دچار اضطراب می‌شود که او را از انجام عمل خلاف باز می‌دارد.

اگر فرد عمل پسندیده‌ای انجام دهد، مانند کمک به نیازمندان، من آرمانی فعال می‌شود و به او احساس خرسندی و رضایت می‌دهد. بنابر این، من برتر، شامل مجموعه‌ای از اموری که فرد باید انجام دهد (من آرمانی) و اموری که نباید انجام دهد (وجدان)، می‌باشد. من برتر تابع اصول اخلاقی و کمال‌طلبی است و مانند نهاد در خواسته‌هایش، سازش‌پذیر نیست. به طور خلاصه، نقش‌های من برتر عبارتند از:

۱ - جلوگیری از تمایلات نهاد، به ویژه آن‌هایی که با معیارهای اخلاقی در تضاد هستند؛ مانند پرخاشگری و تمایلات جنسی؛

۲ - تشویق من به جایگزین کردن ضوابط اخلاقی به جای ضوابط منطقی و عقلانی؛

۳ - تلاش برای کامل بودن.

من تحت فشار دو دسته خواسته‌های مُصر و متضاد است: یکی خواسته‌های مِهارگسسته نهاد و دیگری خواسته‌های اخلاقی من برتر. از طرفی نهاد از من می‌خواهد که هرچه سریع‌تر خواسته‌هایش را ارضاء کند؛ از طرف دیگر من برتر از من می‌خواهد که در ارضاء خواسته‌ها، حتماً موازین اخلاقی را رعایت کند. فروید می‌گفت: من بینوا روزگار سختی دارد، از سه طرف تحت فشار است: نهاد، واقعیت‌ها و

1- Fixation

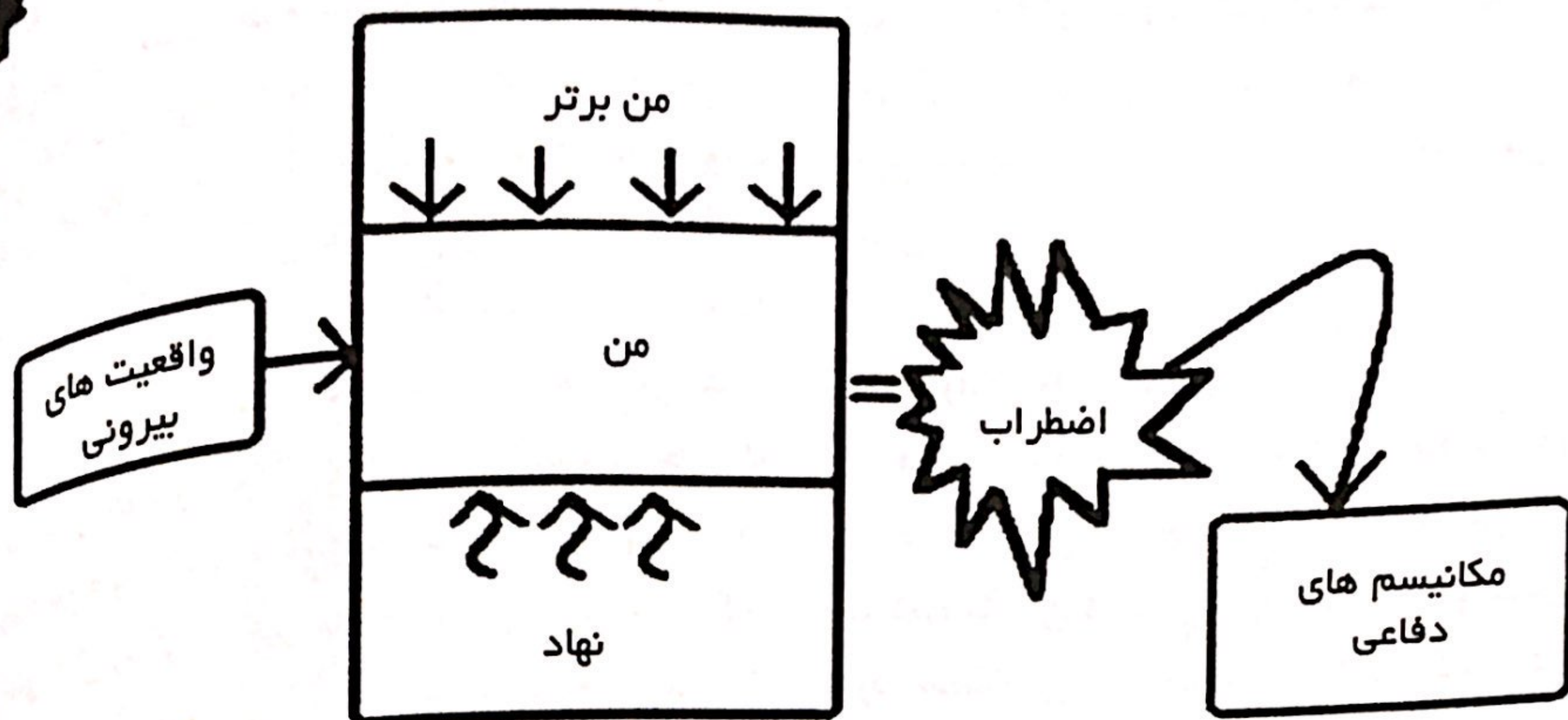
2- Oral Stage

3- Anal Stage

4- Phallic Stage

5- Latency Stage

6- Genital Stage



شکل ۲-۱۱. ارتباط من با نهاد و من برتر

۱ - مرحله دهانی (تولد تا ۱۲ الی ۱۸ ماهگی): در این مرحله دهان، ناحیه لذت‌بخش برای کودک است و لیبدو اطراف دهان متمرکز شده است. فعالیت‌های دهانی، مانند مکیدن، خوردن و گازگرفتن، برای نوزاد لذت‌آور است. محرومیت شدید، نظیر زود از شیرگرفتن کودک، موجب بروز شخصیت دهانی - وابسته می‌گردد.

شخصیت‌های دهانی - وابسته، افرادی کاملاً وابسته هستند و علاقه زیادی به ارضای دهانی، مانند: افراط در خوردن، نوشیدن، سیگار کشیدن و سایر موارد، دارند.

۲ - مرحله مقعدی (۱۲ یا ۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی): در این مرحله، کودک از نگه‌داشتن و دفع مدفوع لذت می‌برد. آموزش آداب دفع در این دوره آغاز می‌گردد. سخت‌گیری و یا زیاد آزاد گذاشتن کودک در امر دفع مدفوع موجب ایجاد دو دسته خصوصیات شخصیتی می‌گردد: سخت‌گیری زیاد باعث ایجاد خصوصیات وسواسی و آزادی زیاد باعث ایجاد خصوصیات پرخاشگری، بی‌نظمی و بی‌بند و باری می‌گردد. شخصیت‌های وسواسی به نگه داری اموال، پاکیزگی و نظم و ترتیب بیش از اندازه اهمیت می‌دهند.

۳ - مرحله آلتی (۳ تا ۵ سالگی): مرکز لذت در این مرحله برای کودک، آلت تناسلی او است. کودک از دست‌کاری آلت تناسلی خود لذت می‌برد، پیرامون تفاوت‌های جنسی کنجکاو است و از ازدواج با والد غیر هم‌جنس خود صحبت می‌کند. فروید این پدیده‌ها را در پسران عقده ادیپ^۱ و در

دختران عقده الکتر^۲ نامید. عقده ادیپ، یعنی، پسر بچه‌ها، نسبت به مادر خود تمایل جنسی پیدا می‌کنند و نسبت به پدر احساس دشمنی و رقابت دارند. عکس این حالت در عقده الکتر برای دختر بچه‌ها پدید می‌آید. همانندسازی کودک با والد هم‌جنس خود، منجر به حل شدن عقده ادیپ و الکتر می‌گردد و به این ترتیب، کودک احساس 'مردبودن' یا 'زن‌بودن' می‌کند و هویت جنسی در او شکل می‌گیرد.

۴ - مرحله نهفتگی (۵ سالگی تا بلوغ): به دنبال پایان یافتن مرحله آلتی، تا دوران بلوغ، هیچ کدام از نواحی بدن، مرکز فعالیت لیبدو قرار نمی‌گیرند. در این مرحله کودک بیشتر متوجه فعالیت‌های آموزشی می‌شود.

۵ - مرحله تناسلی (دوره نوجوانی): مرحله تناسلی با آغاز دوره نوجوانی شروع می‌شود. اندام‌های تناسلی به نواحی شهوت‌زا تبدیل می‌شوند و تمایلات جنسی نسبت به افراد غیر هم‌جنس پیدا می‌شود.

اگرچه دیدگاه‌های فروید، تحول عظیمی در روان‌شناسی و روان‌پزشکی ایجاد کرد، اما، دانشمندان زیادی، برخی از دیدگاه‌های فروید را مورد انتقاد قرار دادند. به خصوص، انتقاد به این که فروید نیروهای زیستی مانند، غریزه جنسی را در شکل‌گیری شخصیت، بیش از حد مهم می‌دانست. از جمله منتقدین فروید، دوستان و پیروان او بودند؛ مانند: آلفرد آدلر،

۱- Oedipus Complex

2- Electra Complex



جدول ۱۱-۳. خلاصه مراحل رشد روانی - جنسی

مرحله	سن تقریبی	ناحیه لذت بخش	تکلیف رشدی
دهانی	۱۲ یا ۱۸ ماه اول	دهان	از شیر گرفتن
مقعدی	۱۲ یا ۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی	مقعد	آموزش توالت
آلتی	۳ تا ۵ سالگی	اندامهای تناسلی	حلّ عقده ادیپ یا الکترا از طریق همانندسازی با والد هم جنس
نهفتگی	۵ سالگی تا بلوغ	—	گسترش علایق و تماس های اجتماعی
تناسلی	نوجوانی	اندامهای تناسلی	ایجاد روابط صمیمی

زندگی مشخص می شود. آدلر، معلولیت های جسمانی، لوس و نازپرورده کردن کودک یا نادیده گرفتن او را از علل عقده حقارت می دانست.

آدلر هدف غایی انسان را برتری طلبی، یعنی، کمال می دانست که موجب می شود کودکان برای کسب برتری نسبت به دیگران یا دستیابی به تصویری مثبت تر و شکوفایی کامل استعدادهایشان و رسیدن به تسلط و کنترل در زندگی شان، برانگیخته شوند. عقده حقارت دوران کودکی، مانده

کارل یونگ و کارن هورنای. این افراد به فرویدی های جدید شهرت یافتند و هر کدام مکتب جدیدی را معرفی نمودند.

۲- نظریه آلفرد آدلر

آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷)، روان پزشک اطریشی، از نخستین کسانی بود که از فروید جدا شد. او به جای این که بر تأثیر نیروهای ناخودآگاه در شکل گیری شخصیت تأکید کند، بر تأثیر نیروهای اجتماعی و اراده تأکید کرد.



دنیا‌یی که در آن زاده می‌شود را در ناخودآگاه جمعی خود دارد. این تصویر، حاصل تجربه‌های نسل‌های گذشته است که به فرد منتقل شده است. به عقیده یونگ، ما از قبل، از تاریکی و آتش می‌ترسیم، زیرا، اجداد ما از آن‌ها می‌ترسیدند و از قبل، از مرگ خبر داریم، زیرا، نسل‌های گذشته مرده‌اند. یونگ این اندیشه‌های همگانی را که با آن‌ها، متولد شده‌ایم، کهن‌الگو نامید. از دید یونگ، این کهن‌الگوها اساس شخصیت را تشکیل می‌دهند. برخی از کهن‌الگوها که به طور مداوم بر روان و رفتار انسان تأثیر می‌گذارند و در تمام انسان‌ها وجود دارند عبارتند از:

۱- پرسونا: چهره اجتماعی که فرد به خود می‌گیرد و به وسیله آن خود را به دنیا‌ی خارج معرفی می‌کند.

۲- آنیما: باطن حقیقی فرد است و شامل جنبه‌های زنانه رشد نیافته روان مرد است که موجب درک جنس مقابل می‌شود.

۳- آنیموس^۷: جنبه‌های مردانه رشد نیافته روان زن است.

۴- سایه^۸: مخزن غرایز حیوانی ابتدایی و اساسی است.

۵- خویشتن: وحدت و یک‌پارچگی کل شخصیت است که هدف غایی زندگی می‌باشد. به عبارتی، مرکز ثقل و محور شخصیت است که خصوصیات دیگر به دور آن گرد آمده‌اند و به این طریق به یکدیگر متصل شده‌اند. به خویشتن رسیدن، یعنی، رسیدن شخصیت به وحدت کامل.

هم چنین، یونگ برای افراد، دو سنخ شخصیتی قائل بود: درون‌گرا^۹ و برون‌گرا^{۱۰}. درون‌گراها، مردم‌گریز و دیر آشنا هستند و برون‌گراها، خون‌گرم، زود آشنا و اهل معاشرت می‌باشند. اکثر مردم، خصوصیات درون‌گرا و برون‌گرایی را با درجات متفاوت دارند و فقط عده کمی درون‌گرای مطلق یا برون‌گرای مطلق هستند.

۴- نظریه کارن هورنای

هورنای (۱۹۵۲-۱۸۸۵)، مانند فروید، چند سال اول

خصوصیت کند. در این صورت، انتقام‌جویی و حسادت، جزئی از سبک زندگی او می‌شود.

آدلر ترتیب تولد را به عنوان اصلی‌ترین عوامل مؤثر اجتماعی در دوران کودکی دانست که بر مبنای آن، فرد سبک زندگی خود را پدید می‌آورد.

۳- نظریه کارل گوستاو یونگ

یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵) با این نظر فروید که لیبیدو را عمدتاً، غریزه‌های جنسی و پرخاشگری می‌دانست، مخالف بود و در مقابل اعتقاد داشت که لیبیدو به طور گسترده از تمام انرژی حیاتی، مانند انگیزه‌های مثبت و روحانی سرچشمه می‌گیرد. هم چنین، او برخلاف فروید، شخصیت را فقط حاصل تجربه‌های گذشته فرد نمی‌دانست؛ بلکه هدف و آرزوهای آینده را نیز در آن مؤثر می‌دانست. یونگ نیز مثل آدلر، نقش غریزه جنسی را در پویایی شخصیت به حداقل رساند. روان‌کاوی تعدیل‌شده و تغییر یافته توسط یونگ، روان‌شناسی تحلیلی^۱ نامیده می‌شود.

به نظر یونگ شخصیت از سه ساختار عمده تشکیل شده است:

خود^۲: خود، همان ذهن هوشیار یا خودآگاه است که به ادراک، تفکر و احساس مربوط می‌شود و مسؤول انجام فعالیت‌های طبیعی در زمان بیداری می‌باشد.

ناخودآگاه شخصی^۳: ناخودآگاه شخصی شامل تجربه‌هایی است که زمانی در خودآگاه بوده‌اند و به علت بیهودگی یا ناراحت‌کنندگی، سرکوب شده‌اند. ناخودآگاه شخصی تقریباً شبیه نیمه‌آگاه در نظریه فروید است. ناخودآگاه شخصی سطحی‌تر و در نتیجه قابل دسترس است.

ناخودآگاه جمعی^۴: یونگ، علاوه بر ناخودآگاه شخصی، یک ناخودآگاه جمعی را نیز فرض نمود. ناخودآگاه جمعی، عمیق‌ترین و دست‌نیافتنی‌ترین سطح روان است. به نظر یونگ، همان طور که هر فرد انباری از تجربه‌های گذشته خود را به همراه دارد، انباری از خاطرات نسل‌های گذشته خود را نیز به همراه دارد. بنابر این، ناخودآگاه جمعی، مخزن تمام تجربه‌های نسل‌های گذشته است. به همین جهت، به آن ناخودآگاه قومی یا نژادی نیز می‌گویند.

یونگ اعتقاد داشت که انسان قبل از تولد، تصویری از

1- Analytic Psychology
2- Personal Unconscious
3- Archetype
4- Animus
5- Introvert

6- Self
7- Collective Unconscious
8- Anima
9- Shadow
10- Extrovert